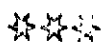


(صاحب بن عباد)

✽ بقلم فاضل دانشمند آقای میرزا محمد علی خان ناصح ✽

✽ عضو محترم انجمن ادبی ایران ✽



کافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن ابوالحسن عباد بن عباس بن عباد بن احمد بن ادریس معروف بصاحب بن عباد در فضائل و مکارم وجود و سخا نادره دهر و اعجوبه عصر و در شمار وزرائی است که در فضل و سیاست و علم و کیاست از آیات طبیعت و مواهب فطرت بوده اند حافظ خراسان امام ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل ثعالبی در کتاب یتیمه الدهر درباره او گوید :

لیست تحضرنی عبارة ارضاها للافصاح عن علو محله فی العلم والادب و جلالة شأنه فی الجود والکرم وتفردہ بالغايات فی المحاسن و جمعه اشقات المفاخر لان همه قولی تنخفض عن بلوغ ادنی فضایله و معالیه و جهد و صفی يقصر عن ايسرفوا ضله و مساعیه - مضمون آنکه - مرا عبارتی بیاد نیست که بدان برای نمودن پایگاه ارجمند او در علم و ادب و بزرگی وی در بخشش و کرم و یکانگی بکمال منحنات و مفاخر گوناگون خود را راضی توانم ساخت زیرا همت گفقتار من از وصول بادی فضایل و معالی وی قاصر باشد و کوشش وصف من بکمترین فواضل و مساعی وی نرسد - در مجالس المؤمنین مسطور است - صاحب الجلیل الکافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن ابی الحسن عباد بن احمد بن ادریس الطالسانی صاحب دولتی که خلعت نسب عالی را بطراز فضایل و معالی آراسته و طبع وقادش در ریاض علوم از ازهار اصول وفروع

آن دامن و آستین فضل را پر ساخته رأی مشکل گشایش در تدبیر امور
 قصب السبق از اقران و اکفاء ربوده و فکر معجز نمایش در نظم
 مصالح جمهور بد بیضا نموده لاجرم زمانه معظمت امور بلاد بکف
 کفایت اوداده واعنه حل و عقد و ازمه قبض و بسط مصالح عباد در قبضه
 اختیار او نهاده - سپس گوید - در تاریخ یافعی مذکور است که
 صاحب کافی اسمعیل بن عباد در علم و فضیلت و فهم و فطانت و حید
 عصر و یگانه روزگار خود بوده و در اصابت رأی و تدبیر و انصاف
 خاطر و صفای ضمیر سر آمد و زرای کفایت آثار
 خجسته رای او بر ملک راه فتنه بر بستی

مبارك روى او بر خلق راه فتح بگشودى

سعادت چشم بگشودى كه تارويش كجا بيند

زمانه گوش بنهادى كه تا رایش چه فرمودى

ابوالقاسم احمد بن محمد الحسينى الاصبهانی در رسالة الارشاد

فی احوال الصحاب الكافی اسمعیل بن عباد گوید بخط بعضی از مشایخ دیدم
 که از برخی دانشمندان روایت کرده است که اسمعیل بن عباد وزیر آل
 بویه سر آمد ارباب حدیث و مؤلفین و علامه زمان و آنچه از علم و فضل
 ذکر کنند وی فوق آنرا دارا بود و از دانشمندی دیگر نقل کرده است
 که وی عالمی ماهر و فاضلی شاعر و ادیبی محقق و متکلمی جلیل و از
 بزرگان علم و ادب و دین و دنیا بوده است و نیز گوید در تاریخ مسطور است
 که صاحب بن عباد بوفور فضایل و کمالات موصوف است با آنکه
 امور کلیه و جزئیة ملک بدو مفوض بود و چنانکه باید بدان رسیدگی
 میکرد همه روزه درس میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود و فاضل چلبی
 در حاشیه مطول نقل کرده است که گویند وی استاد فحل بلاغت شیخ عبدالله
 جرجانی صاحب دلائل الاعجاز بوده است نخستین وزیری که صاحب لقب
 یافت او بود زیرا با ابوالفضل بن عمید مصاحبت داشت و او را صاحب بن-

العمید میگفتند و چون وزارت یافت این لقب بر او اطلاق گشت و بروی علم بماند فاضل و ادیب معروف ابو اسحق محمد بن ابراهیم بن هلال الصابی در کتاب تاجی که بنام عضدالدوله و تاج الملک ابو شجاع دیلمی نگاشته است گوید او را از آن صاحب گفتند که در کودکی مصاحب مؤید الدوله آل بویه گشت و مؤید الدوله ویرا صاحب خواند پس از آن این لقب بروی مستمر و بدان مشتهر شد و از آن پس هر کس بمد از وی بوزارت رسید صاحب لقب یافت

ابن خلکان گوید ابو حیان علی بن محمد توحیدی بغدادی صاحب کتاب الصدیق والصداقه و کتاب البصائر والذخائر و کتب دیگر که از فضلا و مصنفین بشمار میرود و تا سنه چهارصد هجری مسلماً حیات داشته است کتابی بنام (مثالب الوزیرین) نگاشته و در آن ابن عمید و صاحب بن عباد را مورد اعتراض قرار داده و در باره آن دو بزرگ بی انصافی کرده و در تعصب بر ضد آنان راه مبالغه سپرده است و نیز نویسد هر کس این کتاب مشوم را مالک گشت ببد حالی و تیره روزی دوچار آمد و من خود این قضیه را تجربه کرده و بنا بر آنچه از ثقات شنیده ام دیگران نیز آزموده اند ! - فاضل عبدالرب ابادی در نامه دانشوران آورده است که گویند صاحب بن عباد گفته است منشیان این عصر بیش از چهار کس نباشند نخست استاد ابو الفضل بن عمید دوم ابو القاسم عبدالعزیز بن یوسف سوم ابو اسحق صابی و اگر خواهم چهارمین را بر شمارم توانم ولی خداوندان فضل چون خود بیندیشند نیک دریابند و این معنی روشن است که از چهارمین خویش را خواسته و دانشمندان را در رجحان یکی از این دو (صاحب و صابی) بر دیگری اختلاف است ابو منصور ثعالبی گوید در این باب بسی فصول و ممیزات شنیده و زیاده حکومتها دیده ام تمیزی بدین زیبایی و دلنشینی ندیده و نشنیده ام که گفته اند (الصاحب یکتب کما یریدو ابو اسحق یکتب کما یؤمر

و بین الحائنین بون بعید) یعنی صاحب چنانکه میخواست مینوشت و ابواسحق بدان نحو که او را فرمان همیدادند مینگاشت و بین این دو حال (یعنی اختیار و اضطرار) تفاوت بسیار است صاحب رساله ارشاد در این باب قول بعضی از شارحین مفتاح را ذکر کرده که ترجمه آن اینست - اما معنی ظاهر قول تعالیمی (یعنی مذهب مختار وی) (که صاحب چنانکه میخواست مینوشت و صابی ابو اسحق محمد بن ابراهیم بن هلال کاتب موافق مسطورات عمده الطالب چنانکه او را امر میکردند و از وی میخواستند همینگاشت و بین این دو فرق بسیار است) اینست که صاحب مردی فصیح و بلیغ و منشی و بدقائق ادب آگاه و در آن کار آزموده بود چنانکه از معانی عبارات فصیحه بلیغه تعبیر و در آن نکات ادبیه را مراعات میکرد و با اینحال مکاتیب را بدون اعمال فکر و اندیشه مینوشت و منتظر نبود که معانی یا الفاظ بتدریج در نظر وی خطور کند و بیادش آید و صابی در تحریر تأمل میکرد و برای الفاء معانی یا تذکار الفاظ رنج میبرد و با اینحال چگونه مانند وی تواند بود و شاید معنی آن باشد که علماء بدیع گویند که محسنات لفظیه وقتی مطبوع است که الفاظ تابع معانی باشند نه آنکه که الفاظی بتکلف و تصنع فراهم آورند و معنی را بر وفق الفاظ ترتیب دهند و پیرو آن سازند چنانکه این شیوه آنانی است که بایراد محسنات لفظیه شوقی دارند و کلام را چنان قرار دهند که گویا افاده معنی از آن منظور نیست و از خفاء دلالت و رکاکت معنی نپرهیزند و صنایع بدیعه در کلام آنان غلافی زر را ماند که بر شمشیری از چوب باشد و بین این دو رویه تفاوت بسیار است. و اگر چه ممکن است معنی این باشد که صاحب چنانکه اراده میکرد مینوشت و صابی چنانکه از وی میخواستند لکن معنی سابق برعایت کلام چلبی در حاشیه که گوید انه فاق فی الشعر والکتابه اقرانه کالصابی الا انه فاق علیه ایضاً فی الکتابه

یعنی صاحب در شعر و کتابت بر اقران خود چون صابی تفوق یافت الا اینکه بر صابی نیز در کتابت سرآمد گشت انساب است .

سپس نگارنده ارشاد خود گوید در نسخه مصحح حاشیه چلبی که نزد من است عبارت مزبور چنین است: انه جمع بین الشعر و الكتابة وقد فاق فیهما اقرانه الا انه فاق علیه الصابی فی الكتابة - یعنی صاحب در نظم و نثر توانا و در این دو از اقران خود برتر بود جز اینکه صابی در کتابت بر وی تفوق یافت

و این عبارت معنی دومین را تأیید میکند ، در جواهر الادب مسطور است که (یعد ابن عباد فی الكتابة ثانی ابن العمید فی حلته و ابلغ من سلك طریقته غیر انه اولع بالجمع والجناس ولا یعرف بعدهما من بلغ بشرف العلم والادب مبلغهما ولا حل من شرف الملك والسلطان بمهنة الكتابة منزلتهما) معنی آنکه صاحب بن عباد در فن کتابت ثانی وزیر ابوالفضل بن عمید و بلیغ ترین پیروان طریقه وی شمرده میشود جز اینکه بیش از وی بشیخ و جناس اصرار داشته است و پس از آن دو کسی را نشناسند که بشرف علم و ادب بجایگاه آن دو رسیده یا بصنعت کتابت منزلت آن دو در فرمانروائی و حکمرانی یافته باشد در نفایس مسطور است که آورده اند که چون ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی بنزد صاحب بن عباد رفت ابوطیب متنبی از او پرسید که أنت الخوارزمی جواب گفت انا انا و خوارزم تعرفی - متنبی را این معنی خوش نیامده گفت صاحب شرط کرده است که هر که در حلقه ندماء او آید باید شصت هزار بیت یاد داشته باشد ابوبکر گفت از اشعار عرب یا عجم صاحب چون دعوی او شنید فرمود که از اشعار عرب ابوبکر گفت از اشعار قدماء یا مولدان صاحب فرمود از اشعار قدماء ابوبکر گفت از اشعار پسران یا از اشعار دختران صاحب فرمود از اشعار دختران ابوبکر گفت از گفته های دختران بکر یا غیر بکر صاحب فرمود از گفته های دختران بکر ابوبکر خوارزمی برخواست تا فروخواند

صاحب چون از فضل او واقف شد منع کرد و پنجهزار دینار باو عطا فرمود ابوبکر از این معنی برنجید و این دو بیت در حق صاحب گفت
 لا تمدحن ابن عبادوان هطلت کفاه بالجوود حتی فاقت الدیما
 فانها خطرات من وساوسه يعطی و یمنع لا بخلا ولا کرما

یعنی ابن عباد را مدح مکن اگر چه دست وی در افاضت جوود بر باران سبقت گیرد زیرا نه جوود وی را کرم باعث و نه بخشش نکردن او را بغل سبب بلکه هر دو بر اثر وسوسه نفس باشد.

داستان مزبور را ابن خلکان در شرح حال ابوبکر خوارزمی چنین آورده است که وی زمانی که صاحب بن عباد بارجان بود آهنگ دیدار صاحب کرد و چون بدر سرای وی رسید حاجب را گفت صاحب را بگوی یکی از ادبا بردارست و اذن ورود میخواهد حاجب داخل شد و صاحب را آگاہ ساخت صاحب گفت ویرا بگوی خود را ملزم ساخته ام که هیچ يك از ادبا را بار ندهم جز آنکه بیست هزار بیت از اشعار عربی از بر داشته باشد حاجب از این سخن ابوبکر را خبر داد ابوبکر گفت باز گرد و بگوی از شعر مردان یا نظم زنان حاجب بصاحب باز گفت صاحب فرمود این مرد ابوبکر خوارزمی است و ویرا اجازه دخول داد و چون در آمد صاحب ویرا شناخت و با گشاده روی پذیرفت - پس از آن گوید - خوارزمی چون از شام بر گشت بنیشابور رحل اقامت افکند و از آنجا در نیمه رمضان سنه ۳۸۳ رخت بعالم باقی بر بست و ابن اثیر در تاریخ خود آورده است که خوارزمی در سنه ۳۹۳ وفات یافته است و زمانی که از صاحب مفارقت اختیار کرد از وی ناراضی بود و در حق وی این دو بیت بگفت

لا تمدن ابن عباد و ان هطلت یداه بالجود حتی فاقت الدیما
 فانه خطرات من وساوسه يعطی و یمنع لا بخلا ولا کرما

سپس گوید این دو بیت را بهمین ترتیب منسوب بابوبکر

خوارزمی در حق صاحب بن عباد یافتیم سپس در کتاب معجم الشعراء
تألیف مرزبانی نگریستیم در ترجمه حال ابوالقاسم اعمی معاویه بن سفیان
دیدم که در هجو حسن بن سهل این اشعار سروده شده است

لا تمدن حسنا فی الجودان مطرت

کفاه غزرا ولا تذمه ان زرها

فلیس یمنع ابقاء علی نشب ولا یجود لفضل الحمد مفتنما

لکنها خطرات من وساوسه یعطی و یمنع لا یغلاولا کرما

معنی دو بیت اول چنین است - زینهار حسن را بر جودوی

ستائی اگر چه دو دست وی از بسیاری بخشش باران را ماند و او را

نیز نکوهش ننمائی اگر ترک سخا کند زیرا که وی برای حفظ مال

بخل روا ندارد و جود وی نیز برای غنیمت شمردن ستایش نباشد -

این داستان بطوری که ابن خلکان ذکر کرده است بصحت اقرب

و مسلم است که قائل آن دو بیت در نکوهش صاحب ابوبکر خوارزمی است

اگر چه قریب بهمان مضمون بیستی چند در نکوهش حسن بن سهل سروده

شده باشد زیرا ابن خلکان خود مینویسد که چون صاحب بن عباد

شعر ابوبکر خوارزمی را در ذم خود شنید و خبر وفات خوارزمی بوی

رسید دو بیت در حق خوارزمی بسرود و وی را بکفران نعمت منسوب

داشت و آن دو بیت را نیز در شرح حال ابوبکر خوارزمی آورده است

و از آن دو بیت که صاحب پس از مرگ خوارزمی در حق وی سروده

یقین توان کرد که مرگ خوارزمی قبل از وفات صاحب بن عباد بوقوع

پیوسته و قول بوفات او در سنه ۳۸۳ مقبول و قول ابن اثیر مردود است

آوردند که صاحب را مخرج راء فصیح نبود و هماره این

نقص را پنهان میداشت زمانی سلطان عصر منشی را بفرمود مضمونی انشا کند

تا بر سنگ نقش و آنرا در اطراف چاهی که برای عابریین حفر کرده بودند نصب

نمایند و چون قرائت انشاء منشی و تصحیح آن همیشه بصاحب موکول

میگشت و منشی بر جاه و عزت وی رشک میبرد برای اینکه سلطان از این نقص صاحب آگاهی یابد کلماتی نوشت که هیچیک از حرف راء عاری نبود و آن کلمات این است (امر امیرالامراء ان يحفر فی الطريق بشر ليشرب منه الصادر والوارد حرر فی شهر رمضان) سپس بحضور زفته چون ملك از مضمون پرسید گفت حاضر است فرمود بصاحب کافی ده تا بخواند صاحب چون از مضمون و مقصود آگاہ گشت بدیهة خواند که (حکم حاکم الحکام ان يعمل فی السبیل قلب لينتفع منه الغادی والبادی کتب فی ایام الصیام) و نیز نوشته اند که یکی از فضلاء عصر بدو مکتوبی نوشت چون نامه بنظر صاحب رسید دید که اکثر عبارات از منشآت اوست در جواب این آیه را نوشت (هذه بضاعتنا ردت الینا) یعنی این کالای ماست که بسوی ما باز گردانده شده است . از ابوالحسین محمدبن حسین فارسی نحوی حکایت میکنند که گفت امیر نوح بن منصور سامانی باو در خفیه مکتوبی نگاشت و وی را برای تعهد شغل وزارت و تدبیر مهمات مملکت بخواست وی از عذر هائی که آورد یکی این بود که تنها برای حمل و نقل کتب خود بچهارصد شتر محتاج است قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس احمدبن ابراهیم بن ابی بکر خلکان گوید تولد صاحب شب شانزدهم ذی القعدة سنه ۳۲۶ در اصطخر و بقولی در طالقان اتفاق افتاد ولی بنا بر آنچه خواهد آمد محقق است که مولد وی تالخان جی بوده است علوم ادب را نزد ابوالحسین احمدبن فارس لغوی صاحب کتاب مجمل در لغت و جاحظ ثانی ابوالفضل محمد بن حسین عمید آموخت صاحب جواهر الادب والد صاحب ابوالحسن عباد را یکی از معلمین وی دانسته ولی این قول را معتبر نتوان دانست زیرا صاحب در موقع وفات پدر خود هفت یا هشت ساله بوده است و الد صاحب ابوالحسن عباد که بقول ابن خلکان در سنه ۳۳۴ یا ۳۳۵ وفات یافته وزارت رکن الدوله آل

بویه را داشته است و از اینجاست که ابو سعید رستمی در باره
صاحب گوید

ورث الوزارة كابرا عن كابر

موصولة الاسناد بالاسناد

بروی عن العباس عباد وزا

رتة و اسمعیل بن عباد

صاحب در آغاز حال حکمران بعضی از بلاد فارس بود سپس

وزیر مؤید الدوله ابو منصور فرزند رکن الدوله آل بویه گشت و پس

از ذوالکفایتین ابوالفتح علی بن ابی الفضل بن عمید فرزند استاد خود

وزارت او را یافت و ابوالفتح مذکور در سنه ۳۰۷ قدم بعرضه وجود

نهاد مردی شریف و فاضل بر آمد و پس از مرگ پدرش ابن عمید رکن الدوله

ویرا منصب وزارت بداد و وی تا هنگام مرگ رکن الدوله بر وزارت

پایدار بماند و از آن پس وزیر مؤید الدوله شد و زمانی دیر باز

وزارت وی را داشت و بین وی و صاحب بن عباد خصومت بود و گویند

که صاحب مؤید الدوله را بر وی خشمگین ساخت تا وی را بروز یکشنبه

۱۸ ربیع الاخر سال ۳۶۶ بگیرفتند و پس از آنکه چندی در حبس

بود بانواع سختی و عذاب بگشتند و چون مؤید الدوله (در شعبان سنه

۳۷۳) در جرجان درگذشت و ابوالحسن علی فخر الدوله برادر وی

بر مملکت استیلا یافت صاحب را همچنان بر وزارت پایدار بداشت و

وی را صاحب کافی خواند - صاحب کافی پس از مرگ مؤید الدوله

بیز نزد فخر الدوله بسی مکرم و در قلمرو حکمرانی وی نافذ الامر و

همکشان را سر بر خط اطاعت وی بود و سبب آنکه چنانکه ابوالشرف

ناصر بن ظفر بن سعد منشی گلبایگانی (جرفادقانی) در ترجمه یمینی

آورده است صاحب بهنگام وفات مؤید الدوله نامه بنوشت و فخر الدوله را

بسلطنت بخواند و برادرش خسرو فیروز فرزند رکن الدوله بنیابت

سلطنت نامزد گشت تا وی از نیشابور بجرجان رسید . امیر عنصر

المعالی کیکاوس در قابوس نامه چنین نگارد (شنیدم که بروزگار

فخرالدوله صاحب اسمعیل بن عباد دو روز بسرا نیامد و بدبوان نشست و کس را بار نداد منهی فخرالدوله را باز نمود کس فرستاد که خبر دلتنگی توشنیدم دلم مشغول شد اگر چنانکه از جانبی دل مشغولی هست در مملکت باز نمای تا مصلحت آن کار بر دست گیریم پس اگر از ما دلتنگی رسیده است بیزبگوید تا عذر آن بخواهیم صاحب گفت معاذالله که از خداوند بنده را دلتنگی باشد و حال مملکت خود بر نظام است بدوات خداوند خداوند بنشاط مشغول باشد که آن دلتنگی بنده زودزائل گردد روز سیم بسرا آمد بر حال خویش داخوش فخرالدوله پرسید که از چه مشغول بودی صاحب گفت که از کاشف منهی من نوشته بود که خاقان با فلان سیمسالار سخنی بگفت من نتوانستم دانست که چنه گفت مرانان بگلو فرو نرفت از آن دلتنگی که چرا باید بکاشف خاقان ترکستان سخنی بگوید که ما اینجا ندانیم امروز نوشته دیگری رسید که آن چه حدیث بود دلم خوش گشت)

بقیه دارد

✽ محمد علی ناصح ✽

« یاد داشت سفر مازندران »

ن. کاسی

داوری مازندرانی

نام و تخلص سر سلسله شعرای خطه مازندران و قدوه فضلی
و وطن آسامان داوری شاعر متبحری است که بسزا قابل
اشتهار است .
نام این استاد : مهدی بن محمد علی بن محمد کاظم و داوری